

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفت شناسی

پیروز فطوریچی

جلسه ی ششم

1383/9/1

ادامه ی بررسی نظریه ی معرفت درتسکی

### 1. خطاپذیری و معرفت

در ادامه مقاله درتسکی و در قسمتی که تحت عنوان دلایل قاطع آمده است، به مطلب مهمی که البته بیشتر به آن اشاره هایی کرده بود، تصریح میکند. درتسکی در اینجا میگوید که خطاپذیری و معرفت با هم قابل جمع نیستند. خود بحث خطاناپذیری و نسبت آن با معرفت از بحثهای مهم معرفت شناسی است.

به نظر درتسکی دوگونه دلایل قاطع وجود دارد، یکی دلایل قاطعی منطقی (LCV) و دیگری دلایل قاطع تجربی (ECV) ممکن است که دلیلی قاطع باشد ولی فردی از آن برخوردار نباشد و دیگر طبعاً مستند وی در توجیه هم قرار نگرفته باشد.

سه شرط برای حصول دلایل قاطع میتوان در نظر گرفت:

1- خود دلیل فی نفسه قاطع باشد یعنی گزاره (2) در صورت بندی پیشین درتسکی برقرار باشد،

2- (S) به این که (P) در واقع هست باور داشته باشد و باور وی نیز مبتنی بر (R) باشد،

3- یا (S) به (R) معرفت داشته باشد و یا اگر ندارد ، دارای زمینه تجربی نسبت به آن باشد، زیرا چه بسا (S) واجد (R) باشد، ولی آن را در زمینه ای تجربی دریافت کرده باشد که بعد از سپری شدن تجربه ، به باور متناسب به آن رسیده است ولی امکان بیان واجدیت (R) و تجربه ای که گذرانده برای وی دشوار یا غیر ممکن است، یا آن را فراموش کرده است.

## 2. نسبت میان واجدیت و ابراز معرفت

نسبت میان معرفت داشتن به (R) و توانایی ابراز بیان آن پیشتر در گلدمن و کلارک هم بررسی شده بود. سه شرطی که توسط درتسکی برای دارا بودن معرفت بیان شده ، امکان جمع آن با خطا را منتفی میکند. نکته قابل توجه در این جا این است که دارا بودن و واجد بودن خواه ناخواه مفهومی وابسته به شخص است و از این نظر نسبی است. بحث مهم در این جا این است که آیا ساجکتیویتی به معنای وجود مستقل یا ربطی است و ربطی نیز لزوماً به معنای وابستگی به متال است یا لزومی ندارد، که این بحث در بحث رئالیزم می آید. برخی هویات، مثل مقولات ، هویت ربطی و ادراکی دارند مثل فوقیت ، تحتیت که در فلسفه قدیم به آنها اعراض گفته میشود و در متافیزیک جدید برسر تفسیر آن ها اختلاف است. برخی مقولات نیز امور وابسته به ذهن آدمی اند و با فرض نبود آدمی ظاهراً نباید برای آنها وجودی را فرض و لحاظ کرد . حالا باید دید آیا این خصوصیت و وابستگی به آدمی ، منافی لحاظ این مقولات به نحو آبجکتیو است یا این گونه نیست. به بیان دیگر لازمه رئالیزم لحاظ استقلالی است ولی این که این استقلال چه کیفیتی داشته باشد و چگونه تعریف شود محل بحث و نظر است. در هر صورت بحث ساجکتیویتی و موجودات ربطی و اضافی بحث بسیار مهمی است و تبیین و تفسیر این هویات ربطی از نمونه های خوب اختلاف نظر اساسی میان فیلسوفان است. مثلاً در تبیین و تفسیر هویت رنگها میان فیلسوفان اختلاف نظر جدی وجود دارد در بحث حاضر هم دارا بودن و واجدیت ، یک مفهوم نسبی و وابسته به شخص است و از این نظر نیاز به تنقیح معنایی و مفهومی دارد.

درتسکی قائل است در برخی موارد تحلیل ارائه شده توسط من، فراتر از تحلیل سنتی است و در آن پیوند قوی تری وجود دارد، پیوند میان زمینه ها و دلایل با آن چه فرد به آن باور دارد. در پانوشت مقاله درتسکی انگیزه اش را از بیان معیار خود و سخت گیرانه بودن آن بیان میکند و میگوید اگر معضل گیتته و مثالهای وی جدی

دانسته شود، برای مقابله با آن گریزی از سختگیری در معیار بیان شده برای تحلیل معرفت نیست و باقی معیارهای بیان شده توسط دیگران چون این مقدار سختگیرانه نیستند، از امکان ورود خطا در آنها جلوگیری نشده است. به نظر طبق سخن درتسکی در اینجا معیاری که میتواند در بین نظریات مختلف تحلیل معرفت داوری کند، پاسخ گویی به معضل گتیه است، که کدام تحلیل از معرفت، پاسخگویی بهتری به معضل گتیه دارد.

در انتها چند نکته را درتسکی بیان میکند:

1- برخی ممکن است بگویند تمام تلاشی که در اینجا انجام شد بیهوده بود و اساسا اگر درجایی معرفتی وجود داشته باشد، در بطن آن و ضمن آن عدم خطا نیز هست. پاسخ درتسکی این است که مساله به این سادگی نیست، سخن پیشینیان در معرفت شناسی که معرفت متضمن قول به خطاناپذیری است از سخنی که در این مقاله در صدد بیان آن بودیم متفاوت است. خطاناپذیری در واقع وصفی است که متعلق آن (p) نیست، و وصف به حال متعلق آن است، وصف ارتباط و پیوند دلیل (R) و خود (P) است، یعنی دسته ای از دلایل هستند که وصف آنها خطاناپذیری است. تلاش ما در راستای توضیح این پیوند بوده است، نه آن سخن ساده و واضحی که نقل شده است. میتوان شواهدی آورد که بحث مشخصی که تحت همین عنوان از پیشتر در معرفت شناسی وجود داشته نیز، همین بحث مورد نظر ماست.

2- در زندگی روزمره افراد، در زمینه ی عرفی، در مورد اموری ادعای معرفت میکنند که آنها حتی نزدیک به آستانه ی دلایل قاطع و معیار درتسکی نیز نیستند. پاسخ درتسکی آن است که در بسیاری زمینه های عرفی ما با یک معرفت یا تجربه سروکار نداریم بلکه با مجموعه ای از تجربه های محفوف به هم که تلاقی یافته اند روبرو هستیم که اگرچه هر کدام از واحدهای این مجموعه بر اساس معیارهای بیان شده و دلایل قاطع نمی توانند معرفت محسوب شوند، ولی به صورت مجموعه ای میتوانند واجد شروط بیان شده در معیار دلایل قاطع باشند. مثلا بسیاری از معرفتهای از راه گواهی ما، صرف یک معرفت نیست بلکه مجموعه ای از گواهی هاست با پیشینه ای خوب از گذشته، مثل این که پایتخت کشوری کجاست و این مجموعه معرفت، احتمال خطا را پوشش میدهد و البته کاملا از بین نمیرد ولی مقدار باقیمانده دیگر قابل اعتنا نیست. مثلا وقتی چیزی را در یک روزنامه می خوانیم این با معرفتهای بعد از خود مثل دیدن آن خبر در روزنامه های دیگر، سایت ها، دیدن از

تلوزیون، شنیدن از رادیو و افراد دیگر تقویت میشود. البته در اینجا باز همان بحث پیشین مطرح است که نسبت معرفت با احتمال خطا چیست؟ چون در اینجا هم مجموعه معرفت‌ها، احتمال خطا را از بین نمیرد و فقط غیر قابل اعتنا میکند. از این نظر معیار درتسکی اگر چه سخت گیرانه است ولی در آن امکان خرابی خطایی نیز مطرح نیست بلکه صرفاً خطای معقول قابل طرح است.

3- نکته بعد و آخر که قبلاً هم به بیان دیگری آمده بود این است که گاهی اوقات خود شخص نمیتواند باور خود را به دلایل پشتوانه آن منتهی کند، از این نظر ابتدای باور به دلایل، مراد ابتدای بالقوه است و نه بالفعل، یعنی اگر با تفتیش و بررسی بتوان باوری را مبتنی بر دلایلی که پشتوانه آن بود رساند ولی خود فرد برایش این بررسی میسر نباشد، این باور معرفت است. از این جا میتوان به این نکته نیز توجه داد که بیان شرایط حصول معرفت غیر از راههای تشخیص و تحقق معرفت است و تشخیص معرفت داشتن در کسی کار دشواری است.

### 3. نقدها به درتسکی

#### 1- نقد پاپاس و سوین

بحث مقاله درتسکی در اینجا به پایان میرسد و الان وارد نقدها میشویم. نقد مهم و مشهور به درتسکی نقد پاپاس و سوین است. این دو در مقاله ای که در نقد درتسکی نگاشته اند، سعی میکنند نمونه هایی را بیان کنند که در آنها حکم به بودن معرفت میکنیم ولی در آنها دلایل قاطع و معیار درتسکی وجود ندارد و با معیار وی و اعمال آن، نباید آن معرفت‌ها را معرفت محسوب کرد.

نمونه ی اول: نمونه اولی که مثال میزنند این است که شخص (S) به میزی مینگرد که روی آن یک فنجان قرار دارد، (S) در این شرایط به نحوی صادق و موجه باور دارد فنجانی مقابل او روی میز قرار دارد، اما خبر ندارد آنچه میبیند صرفاً حاصل تصویر سازی هولوگرام توسط اشعه ای است که از فنجان واقعی انعکاس یافته است. طبق معیار درتسکی و دلایل قاطع باید گفت فرد به تجربه بینایی خود معرفت ندارد، چون اگر بخواهیم گزاره ی دوم درتسکی را در اینجا اعمال کنیم باید بگوییم اگر گلدان وجود نداشت، فرد نباید تجربه بینایی داشته باشد که آشکارا نادرست است، زیرا تجربه بینایی با تصاویر هولوگرام هم میسر است. به بیان دیگر در شرایط عادی وقتی شما به گلدان نگاه میکنید ظاهراً به آن معرفت دارید، ولی طبق معیار درتسکی شما واجد معرفت

نیستید ، چون احتمال دارد که آن چه میبینید حاصل انعکاس اشعه ی هولوگرام بوده باشد. البته در اینجا پاپاس و سوین تا حدودی رعایت انصاف را میکنند و میگویند میتوان با بیان سازگاری، این اشکال را به درتسکی وارد ندانست، ولی در ادامه نمونه دیگری را مثال میزنند که براساس آن معرفتی را نسبت میدهیم که با اعمال شرط دلایل قاطع این انتساب مخدوش میشود.

**نمونه ی دوم:** مثال دوم کمی پیچیده تر است، فرض کنید (S) در یک شرکت برق منطقه ای کار میکند و نسبت به سازوکار تولید و انتقال برق آگاهی کامل دارد. دوست وی شبی او را برای مهمانی دعوت میکند و او میپذیرد. در مسیری که به خانه دوستش منتهی میشود و آن را پیاده میرفته است به روشنایی خانه های مردم و خیابانها نگاه میکند و آنها را حاصل همان سازوکار تولید و انتقال برق میداند. وقتی وارد منزل دوستش میشود، روشنایی های منزل او را نیز به همین خاطر میداند، از این نظر به این گزاره که روشنایی های منزل دوستش حاصل سازوکارهای تولید و انتقال برق کارخانه است، معرفت دارد و معرفت وی نیز مبتنی بر شواهد و قرائن و دلایل خوبی است. این دلایل و شواهد نه تنها حاصل ادراکهای اخیر او در راه رسیدن به منزل دوستش بوده، بلکه پیشینه ی کاری و شغلی او را نیز شامل میشود. از این نظر دلایل وی قاطع محسوب میشود ولی فرض کنید که کاملاً بی آنکه وی بداند، منزل دوستش مجهز به سیستم برق رسانی پشتیبانی است که بلافاصله بعد از قطع برق سراسری شهری، بی وقفه ای برق مورد نیاز منزل او را تامین میکند. در این مورد نباید (S) را در معرفت پیش گفته صاحب معرفت دانست، زیرا دلایل وی با فرض محتمل و مطرح بودن این که میشود برق منزل دوستش حاصل سیستم پشتیبان باشد، دیگر قطعیت ندارد.

هر تعبیر و تفسیری از دلایل قاطع داشته باشیم، حاصل آن تعهد به یک سری شرایط سختگیرانه در باب معرفت است. به همین سیاق دیگران هم با مثالها و نمونه هایی به مخالفت با درتسکی پرداخته اند که دو نمونه آن از پویمن و وارگن بیشتر نقل شد.

## 2- نقد پویمن

پویمن نمونه دیگری را نیز میگوید. میگوید شما فرض کنید به طور صادق باور دارید که از طریق تلفن با دوست خود در حال مکالمه اید، ولی یک تقلید گر معروف صدا طوری شرایط را ترتیب داده که پس از ده

دقیقه مکالمه شما با دوستتان، بتواند خط مکالمه را قطع کرده و با تقلید صدای دوستتان، خود به مکالمه با شما ادامه دهد. تقلید صدای وی به حدی دقیق است که شما تفاوت صدا را احساس نمیکنید، در این حال با وجود آنکه ارتباط شما با دوستتان قطع شده، یک تعمیرکار مخابرات مجدد ارتباط تلفنی جدیدی میان شما و دوستتان برقرار میسازد به طوری که آن تقلیدگر صدا فرصتی نمی یابد شما را فریب دهد. البته اگر او این فرصت را می یافت نیز شما هرگز متوجه اصل ماجرا نمیشدید، بنابراین بر اساس تحلیل درتسکی در این وضعیت شما نمیدانید که در حال مکالمه با دوستتان هستید.

#### **4. بررسی نقدهای وارد شده به درتسکی**

من پیشتر عرض کردم که در پی پاسخ درتسکی به این اشکالات بودم و چون پاسخی نمی یافتم به خود او ایمیل زدم و از او پرسیدم که آیا به اشکالهای پاپاس و سوین پاسخ داده است. درتسکی در پاسخ گفت که جوابی به نقد آن دو نفر نداده ام چون نقد آنها از موضع واقعی من بسیار دور بوده است. بعد که میخواست از حافظه اش مثال آنها را تقریر کند و پاسخ کوتاهی بدهد مثال آنها را با تعبیری بیان میکند که دیگر متفاوت از اصل مثال آنهاست، ولی همین تغییر بیان گر پاسخ او هست. تقریر او در ایمیلش این بود که فرض کنید عده ای که در شهری که زندگی میکنند میدانند سیستم برق رسانی عمومی حاصل شرکت برق شهر است و میدانند که در ساختمانهایی زندگی میکنند که مجهز به ژنراتورهای برق پشتیبانی است که بلافاصله بعد از قطع برق شهری برق مورد نیاز ساختمان را تامین میکند و این پشتیبانی بی فاصله ای از قطع برق شهری صورت میگیرد، حالا در این فرض اگر تنها دلیل اینکه سیستم برق شهری وصل است، روشنایی ساختمان باشد در این فرض نمیتوان معرفتی راجع به این که برق شهری وصل است و تامین کننده برق ساختمان است را به افراد ساکن ساختمان نسبت داد. چون این احتمال که برق ساختمان در اثر کارکرد ژنراتور پشتیبان باشد فرض مطرحی است. از همین جا میتون پاسخ درتسکی به اشکالات پاپاس و سوین و دیگر اشکالات را دریافت. در مثالها و نمونه هایی که خود درتسکی مطرح میکند فرضهای بدیل، فرضهای مطرحی هستند، مثلا در همان مثال دماسنج طبی، کسی وارد ماجرا میشود و از خراب بودن آن خبر میدهد، ولی در مثالهایی که در نقد درتسکی از پاپاس و سوین و دیگران که به واسطه یا بی واسطه اشکالهایشان به اشکال این دو باز میگردد مطرح شده است، فرضهای بدیل غیر معمول و غیر محتمل است.

## 5. بررسی تبیین آئودی از معرفت و یقین

در ادامه متنی از کتاب معرفت شناسی آئودی مورد بررسی قرار میگیرد تا نوع بحثهای جدید تر نیز دیده شود. به نظر تحلیل و تبیین آئودی از یقین و معرفت شبیه به تحلیل درتسکی است. در قسمت قبلتر از قسمت مورد بحث از کتاب آئودی، بحث آئودی مبتنی بر مثالی بوده است که فردی در لاتاری شرکت میکند و یک میلیون شرکت کننده در لاتاری ای که او شرکت کرده است شرکت کرده اند. در ابتدا به عنوان مقدمه ای از بحث یقین میگوید که یقین معرفتی آمیزه ای از دو نوع یقین است، روانشناختی و گزاره ای. روان شناختی شدت اعتقاد و یک حالت روانی است، ولی گزاره ای میزان ارزیابی از صدق گزاره ای است که متعلق باور است. موقعی که فردی در لاتاری شرکت میکند، باور دارد که بازنده است و واقعا هم در مواردی بازنده میشود. این باور مبتنی بر توجیهی نیز هست، در اینجا باور هست، صدق هم دارد، توجیه هم هست، ولی معرفت نیست، چون هنوز احتمال برد در لاتاری که مصحح شرکت فرد در لاتاری است وجود دارد. چرا در اینجا معرفت وجود ندارد؟ چون در توجیه باید به درجه آن نیز اهمیت داد، یعنی توجیه هست، ولی قطعیت وجود ندارد، قطعیتی که آئودی از آن در اینجا سخن میگوید مانند قطعیتی است که درتسکی میگفت. البته آئودی خودش معتقد به این قطعیت و یقین نیست و در فصل هشتم در عنوان دانستن و دانستن یقینی به مراد خود اشاره میکند. در این قسمت به یک معنا معرفت را تشکیکی و دارای مراتب و مدارج میداند که خود این به نوعی پاسخ به معضل امکان معرفت هست. به نوعی ریشه های اولیه بحث زمینه گرایی به همین مدرج بودن یقین و معرفت بر میگردد. سخن آئودی در این باب را با هم مرور می کنیم.

**معرفت و یقین:** مثال مربوط به مسابقه لاتاری نشان می دهد معرفت مستلزم برخورداری از باور قطعاً صادق موجه است: یعنی باور موجهی که به گونه ای است که عامل توجیه کننده ی آن صدقش را تضمین می کند؛ زیرا معقول است که بگوییم چنانچه شواهد و قرائن، تضمین کنند که شما خواهید باخت، مثلاً چون این شواهد شامل این اند که مسابقه لاتاری به سود کسی چیده شده است، در آن صورت خواهید دانست که بازنده خواهید بود. وانگهی، توجیه قطعی، دقیقاً از همان نوعی است که نمی توان به طرز معقولی آن را مستعد نقض دانست، نکته ای که دیدگاه نقض پذیری معرفت نیز می تواند از آن بهره برد.

نظریه های مختلف، توضیحات مختلفی درباره ی تضمین صدق ارائه می دهند که هنگام بررسی شکاکیت در فصل ده روشن خواهد شد. مثال مسابقه ی لاتاری پشتیبان این دیدگاه است که نوع صحیح تضمین صرفاً به میزان بالای احتمال مربوط نمی شود. با این همه می توانیم هر چقدر که خواستیم کوپن داشته باشیم و با وجود این هنوز ندانی که کوپن هایت را خواهی باخت؛ بنابراین، احتمال باختن هر چقدر باشد، توجیه شما برای تشکیل معرفت کافی نیست. این رویکرد مستلزم این نیست که احتمال بسیار بالا هرگز نمی تواند برای معرفت کافی باشد، مثلاً آن جا که با قبول تجربه ی فعلی مان از خواندن این سطور نمایانگر احتمال این است که نسخه ی پرینتی پیش روی ماست؛ اما در آن نوع مورد، ظاهراً سازوکاری تصادفی وجود ندارد که برآیندش تعیین کند باورهای ما صادق هستند یا نه. در این صورت می توان گفت آن نوع تصادفی بودن توجیه قطعی را کنار می زند.

دلیلی دیگر بر این امر که معرفت مستلزم توجیه قطعی است، ارتباط تنگاتنگ دانستن با یقین است. هنگامی که از خود می پرسم آیا فلان موضوع را می دانم یا نه؟ در واقع از خود می پرسم که چگونه می توانم مطمئن باشم. گاه نیز از خود می پرسم که آیا آن چه باور دارم یقینی است یا نه؟ به ویژه در مورد اخیر، دارم به جایگاه گزاره ی موردنظر می اندیشم، نه به یقین روان شناختی که تقریباً به معنای برخورداری از اطمینان بالاست نسبت به آن چه بدان باور دارم. اگر به اندازه ی کافی مطمئن باشم که چیزی چنین و چنان است، یقین دارم که چنین و چنان است و نسبت به آن یقین دارم، و اگر به آن یقین داشته باشم، اطمینان دارم که چنین و چنان است و یقین دارم که چنین و چنان است.

حتی این سؤال که « چگونه می توانم یقین داشته باشم؟ » فقط به قطعیت روان شناختی مربوط نمی شود. معنای این سؤال معمولاً چیزی شبیه این است که « چگونه می توانم به طرزی موجه، از لحاظ روانی شناختی، مطمئن باشم؟ » و اگر بگویم که برنده شدن شما در مسابقه ی لاتاری قطعی نیست، دارم به یقین گزاره ای می اندیشم که تقریباً یعنی یقینی که یک گزاره دارای آن است هنگامی که دلایل بسیار محکمی برایش مهیا باشند، دلایلی که صدق آن را تضمین می کنند.

در این جا می خواهم دو مسئله را که جای بحث دارند رها کنم: نخست این مسئله که چه نوع دلایلی صدق آن را تضمین می کنند؛ دوم این مسئله که دلایل چقدر باید به طور حاضر و آماده دسترس پذیر باشند، اگر اساساً به



طور حاضر و آماده دسترس پذیر باشند، مثلاً آیا تأمل معمولی بر این که فرد چه شواهد و قرائنی در اختیار دارد آنها را آشکار خواهد کرد یا نه؟ گفتن این که چیزی یقینی است مسلم است که تلویحاً بدان معنی است که فکر کنیم به یک معنا برایش دلایل کافی در دسترس هست، حتی اگر فقط از طریق به عمل آوردن مطالعه ی دقیقی از موضوع موردنظر و شاید هم مشاوره با دیگران درباره ی آن حاصل شده باشد؛ ولی برای آن که یک گزاره از نوع یقینی باشد، ارزیابی نوع دسترسی پذیری دلایل، در صورت وجود، مشکل تر است.

با قبول این ارتباطات میان معرفت و یقین، شاید بتوان گفت معرفت از باور قطعاً صادق موجه تشکیل گردیده است، به این معنا که:

۱- شخص باور کننده می تواند به گونه ای موجه از لحاظ روان شناختی از صدق گزاره ی مورد نظر یقین حاصل کند و ۲- این گزاره چنان به نیکی مدلل گردیده است که گویی خود از نظر گزاره ای، قطعی و مسلم است. معرفت به دست آمده از طریق چنین باور موجهی را می توان یقین معرفتی نامید، که این گونه نیز نامیده شده است ( ).

به نظر می رسد این تحلیل از معرفت، بیش از اندازه محدود و تنگ نظرانه است و مثلاً به وضوح می تواند اکثر معرفت های مبتنی بر گواهی را طرد کند. اگر جین به من بگوید که می خواهد برای صحبت در مورد چیزی با من ملاقات کند و من او را به خوبی بشناسم و دلیل خوبی برای تردید در گفته اش نداشته باشم، آیا در این صورت ممکن نیست بتوان گفت می دانم که او می خواهد با من ملاقات کند؟ با این حال، دارای یک توجیه قطعی نیستم و گواهی او نیز این امر را که می خواهد با من ملاقات کند قطعی نمی سازد. اگرچه احتمالش کم است، اما امکان خطای من وجود دارد؛ او می تواند برخلاف شخصیت معمولش رفتار کند و من - یا خودش - را فریب دهد.

## 6. جمع بندی بحث های پیشین در باب اشکالات گتیه و تحلیل معرفت

در باب یقین بحث های متعددی چه در معرفت شناسی کلاسیک و چه معاصر وجود دارد، مور، ویتگنشتاین، راسل و بسیاری از فیلسوفان دیگر در این زمینه آثاری دارند. کتابی هم پیتر کلاین با نام یقین دارد که کتاب خوبی است.

در پایان بحث گتیه باید جمع بندی ای از مباحث کرد، البته یک جمع بندی باید جمع بندی خود فرد باشد و یکی هم جمع بندی ناظر به مباحث فلسفه معاصر نسبت به این مساله. در باب قسمت دوم باید گفت پرداخت گسترده معرفت شناسی و معرفت شناسان معاصر حاکی از اهمیت این بحث است. البته برخی معرفت شناسان برجسته هم هستند که از پایه این بحث را غیر مفید و غیر ضروری دانسته اند، مانند مایکل ویلیامز و مارک پاپلن که هر دو قائلند این بحث از پایه نادرست و بی فایده است. در پاسخ به این نظریه البته بسیاری از مفید و ضروری بون این بحث دفاع کرده اند و پاسخ به معضل گتیه را لازمه بحث از معرفت دانسته اند. پال مازر هم در دایره المعارف معرفت شناسی خود در مدخل گتیه میگوید که بحثهای فراوانی در باب معضل گتیه باعث شده برخی اساسا این بحث را بی فایده بدانند که درست نیست و بحث تحلیل معرفت و فهم ماهیت معرفت وابسته به پاسخی به معضل گتیه است و از این نظر پرداختن به این مساله وظیفه ی معرفت شناختی مهمی است. باید در پی راه حل قابل دفاعی بود، هر قدر هم که حصول به نتیجه در این باب دشوار باشد.

در باب جمع بندی شخصی هم باید به دو نکته مهم توجه داشت: 1. یکی آنکه در تحلیل های فلسفی از جمله همین بحث باید همیشه به شهودهای عرفی مساله توجه کرد، چون غرض، تحلیل فلسفی همین شهودهای عرفی است. در باب مساله معرفت به نظر می آید که شهودهای عرفی یکسانی وجود نداشته باشد و از این نظر معرفت و یقین انواع دارد و در برخی زمینه ها معرفت همراه با یقین است و در برخی زمینه ها این گونه نیست. 2. به نظر می آید در بحث فعلی در پی یک راه میانه بودن نقطه شروع خوبی برای بحث باشد و چه بسا باعث حل مشکل شد، یعنی باید به نوعی برای معرفت مراتب مختلف به حسب زمینه ها و اطلاقات و کانتکس های آن را پذیرفت. از این نظر زمینه گرایی حداقلی با شهودهای ما هم سازگار است. در ادامه و در بحث شکاکیت زوایای بیشتری از این بحث روشن میشود.

بحث بعدی در باب شکاکیت است، در بحث شکاکیت بحث را از دوره جدید و دکارت پیش میگیریم و به بحث شکاکیت در یونان باستان و قرون وسطی و نسبت و تاجر شکاکیت جدید از زمینه و پیشینه تاریخی آن نمی پردازیم.